

بسم الله الرحمن الرحيم

ما مسلمانی و اگر مجتهد نباشیم مقلد هستیم و اگر حتی رهبری مرجع ما در امور فردی نباشد در مسائل اجتماعی یقیناً ایشان محل رجوع خواهند بود و ایشان در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری بارها انتخاب اصلح را متعین میدانند.

بنده این را می‌شناسم که کسی که می‌آید به مجلس، باید با تقوا باشد. اولین شرط تقواست: «انْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتْقَاكُمْ». دیگر این که باید طرفدار محرومین باشد؛ بداند که در کشور محرومیت هست و سعی و همت او باشد که رفع محرومیت کند. باید ضد فساد هم باشد و با فساد مالی و اقتصادی به شدت و به جد، از بُن دندان و نه به لفظ، مخالف باشد، تا با فساد مبارزه کند. البته توانمند، با اخلاص و عالم هم باشد. صلاحیت بر اساس این مسائل است و مسؤولان دستگاه‌های مختلف - چه وزارت کشور، چه شورای نگهبان و چه دستگاه‌هایی که در زیرمجموعه این مراکز مشغول فعالیت هستند - باید معیارشان را قانون قرار دهند؛ زیرا در قانون این مسائل پیش‌بینی شده است. کسانی که به عنوان نامزد انتخابات به مردم معرفی می‌شوند، معنایش این است که این‌ها صلاحیت دارند و این معرفی، امضای صلاحیت این‌هاست. دستگاه‌ها بایستی مراقب باشند که این امضاء بیهوده، خلاف و دروغ نباشد. این دروغ گفتن به مردم است؛ هم رد کردن آدم صالح، هم پذیرفتن آدم ناصالح؛ هر دو بد و هر دو خلاف است. دستگاه‌ها مراقب باشند که این خلاف‌ها انجام نگیرد، تا این شاء الله روز انتخابات برسد و مردم نگاه کنند و با فکر آزاد و رأی درست، کسی را که به نظر خودشان صالح‌تر است، با شناخت و معرفت انتخاب کنند و به مجلس بفرستند. یک مجلس معتبر و آبرومند می‌تواند برای کشور خیلی مفید باشد. ۱۸/۱۰/۱۳۸۲

رعایت ضوابط در همه‌ی بخش‌ها و زمینه‌ها یک امر لازم است و باید با دقت و به طور کامل مراعات شود؛ آن وقت افرادی که صالح هستند، در اختیار مردم قرار گیرند تا آراء مردم، اصلح را در بین آنها انتخاب کند؛ آن‌گاه انتخابات به نحوه‌ی رایجی که وجود دارد، ان شاء الله مفید خواهد بود. ۱۳/۱۲/۱۳۸۱

امام خامنه‌ای در ۲۳ تیر ۶۸: «انتخاب فرد اصلح و دارای تقوا و تدبیر برای مقام مهم ریاست جمهوری - که در قانون اساسی جدید، دارای اختیارات وسیع در اداره‌ی کشور است - وظیفه‌ای شرعی و عقلی و انقلابی است، و کوتاهی در این امر یا در حضور در پای صندوق‌های رأی، خسارهای جبران‌ناپذیری به بار خواهد آورد

امام خامنه‌ای در ۳۱ اردیبهشت ۷۶: «البته ملت باید تلاش خود را بکند، باید زحمت بکشد و دنبال اصلح بگردد. من مکرراً عرض کرده‌ام که مسئله، مسأله دین و خدا و ادای تکلیف است. همچنان که اصل انتخابات یک تکلیف الهی است، انتخاب اصلح هم یک تکلیف الهی است. قبلاً هم گفتیم که تفاضل و لو کم باشد، در این قضیه بسیار است. ... البته شورای محترم نگهبان، این چهار نفر آقایان را صالح دانسته است. لا بد این‌ها در یک حد نیستند؛ بعضی صالح‌اند، بعضی صالح‌ترند. بگردید آن صالح‌تر را شناسایی و پیدا کنید و به او رأی بدهید.

امام خمینی ره هم می‌فرمایند:

امام خمینی در ۴ آبان ۱۳۶۲: «انتخاب **اصلح** برای مسلمین یعنی انتخاب فردی که تعهد به اسلام و حیثیت آن داشته باشد و همه چیز را بفهمد، چون در مجلس، اسلام تنها کافی نیست، بلکه باید مسلمانی باشد که احتیاجات مملکت را بشناسد و سیاست را بفهمد و مطلع به مصالح و مفساد کشور باشد» (موسوی خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۸، ص ۱۹۶ و ۱۹۷).

تعریف اصلح از دیدگاه رهبری:

امام خامنه ای در ۱۷ اردیبهشت ۸۴: «من بارها گفته‌ام که اصل حضور مردم در انتخابات، حتّی از انتخاب اصلح هم مهمتر است؛ اگرچه انتخاب اصلح هم بسیار اهمیت دارد. **اصلح یعنی چه کسی؟** یعنی کسی که همین هدف‌ها را دنبال کند؛ یعنی کسی که همین دردها را بداند و حس کند؛ یعنی کسی که برای ریشه‌کنی فقر و فساد عزم جدی داشته باشد؛ یعنی کسی که به حال قشرهای محروم و مستضعف دل بسوزاند. اصلح کسی است که هم به ترقی و پیشرفت کشور و توسعه‌ی اقتصادی و غیراقتصادی بیندیشد؛ هم زیر توهمات مربوط به توسعه، آن‌چنان محو و مات نشود که از یاد قشرهای مظلوم و ضعیف غافل بماند. اصلح کسی است که به فکر معیشت مردم، دین مردم، فرهنگ مردم و دنیا و آخرت مردم باشد. اصلح کسی است که بتواند این بارِ عظیم را بر دوش بگیرد؛ هر کسی نمی‌تواند این بار را بر دوش بگیرد؛ نشاط و حوصله و همت و قدرت لازم و هوشمندی لازم دارد. البته هر کس صلاحیتش در مراکز قانونی تأیید شود، صالح است؛ اما باید در بین صالح‌ها گشت و صالح‌تر را پیدا و او را انتخاب کرد. این، هنر شما مردم است.

دو مسئله اساسی و قدیمی:

الف- تشخیص نامزد اصل چگونه است؟

یا خودمان اهل تشخیص هستیم یا به اهل تشخیص مراجعه میکنیم. و در هر دو صورت عمل به تکلیف کرده ایم.

در انتخاب اصلح مامور به وظیفه هستیم نه نتیجه:

امام خامنه ای در ۳۱ اردیبهشت ۷۶: «همه منتظرند که بتوانند به آن کسی که مورد علاقه‌شان است و به تشخیص آنها **اصلح** است، رأی بدهند. این، چیز خیلی خوب و برجسته‌ای است. ... بگردید آن **صالحتر** را شناسایی و پیدا کنید و به او رأی بدهید. هر کس که برود رأی بدهد، **چه رأی او صائب باشد و به اصلح رأی داده باشد و چه اشتباه کرده باشد و به غیر اصلح رأی بدهد، همین اندازه که از روی احساس تکلیف نسبت به آینده پای صندوق برود و رأی بدهد، این رأی خدای متعال مأجور و موجب ثواب است** و این شخص، علاقه‌مند به نظام و رهبری است».

ب- اگر نامزد اصلح مقبولیت ندارد ولی نامزد صالحی هست میتوان برای رای نیاوردن نامزد با صلاحیت کمتر به صالح مقبول

رای داد؟

نظر موافقان(رای به صالح مقبول) و نقد آن:

1. قاعده میسور

قاعده میسور می‌گوید که اگر نمی‌توانیم به تمام چیزی برسیم، نمی‌توان همه آن را نیز رها کرد، بلکه باید برای کسب مقداری که ممکن است، تلاش کرد؛

دلایل قاعده میسور

عقل و سیره عقلا و روایات

پیامبر خدا (ص) فرموده‌اند: «لایترک المیسور بالمعسور» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۵۸). امام علی (ع) نیز فرمایشی مؤید قاعده میسور دارند: «ما لایدرک کله، لایترک کله» (همان).

نقد:

این قاعده بر فرد و مصداقی که دارای اجزاء نیست، جاری نمی‌شود.

عام مجموعی: هنگامی که گفته می‌شود باید به ائمه (ع) ایمان داشت، از قرائن می‌فهمیم که تنها اگر به تمام آنان ایمان داشته باشیم، مؤمن به شمار می‌رویم. یعنی ایمان به مجموع آنان کارآمد است و ایمان به برخی از آنان، نجات‌بخش نخواهد بود (مظفر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۰)؛ این مسأله، همانند ضرورت دانستن تمام عناصر گذرواژه است. اگر 10 جزء گذرواژه را بدانیم و یک جزء آن را ندانیم، سودی ندارد؛ در اینجا نمی‌توان قاعده میسور را جاری کرد. زیرا فایده 10 جزء گذرواژه برای باز کردن قفل، به همان اندازه ارزش صفر جزء است.

کل جعلی: مجموعه‌ای از اجزاء که هر کدام از آنها به طور نفسی، ارزشی در راستای هدف خاص ما ندارند ولی با در کنار هم قرار گرفتن، یک کارآمدی جدیدی تولید می‌شود که در راستای هدف است؛ مثلاً اجزاء یک رایانه، یک کل جعلی را تشکیل می‌دهند. در اینجا نمی‌توان گفت، اگر هرگز نمی‌توانیم تمام اجزاء رایانه را داشت، خوب است که بعضی از اجزاء آن را داشته باشیم. نیاز به رایانه، به سبب کارکرد خاص آن است؛ نه اثر برخی از اجزاء آن. در اینجا نیز قاعده میسور جاری نمی‌شود. بنابراین در دو مورد عام استغراقی و کل حقیقی، قاعده میسور جاری می‌شود اما هیچ‌کدام از موارد عام مجموعی، عام بدلی و کل جعلی بستر جریان قاعده میسور نیست.

. همچنین است هنگامی که در مجموعه خاصی لفظ «صالح‌ترین» به کار رود و مصداق حقیقی آن یک نفر باشد، این لفظ نیز دارای معنای جزئی خارجی خواهد بود.

ضرورت رأی دادن به نامزد اصلح، معنای جزئی خارجی و از مواردی است که قاعده میسور در آن جاری نمی‌شود.

فرض کنید قرار است یک ایرانی در مسابقات جهانی وزنه‌برداری شرکت کند. ما چندین ورزشکار با توانایی «خوب» و «خوب‌تر» داریم. با توجه به رکورد وزنه‌هایی که ورزشکاران جهانی ثبت کرده‌اند، متوجه می‌شویم که اگر کسی غیر از نفر نخست کشور وارد عرصه شود، مقامی نخواهد آورد. آیا می‌توان کسی را که وزنه سنگینی بلند می‌کند و رکورد ورود به مسابقات جهانی هم دارد (کف صلاحیت) به مسابقات اعزام کرد؟ درست است که او صلاحیت نسبی برای ورود به مسابقات جهانی را دارا است، اما برای موفقیت، باید سطح و شرایط مسابقه را نیز بررسی کرد.

2. گزاره عقلی دفع افسد به فاسد

. آنگاه گزاره عقلی «دفع افسد به فاسد» مشهور شده است. این گزاره، یک قضیه تحلیلی است؛ یعنی اگر بد، بد است، بدتر، بدتر است و اگر رهایی از بد، خوب است؛ رهایی از بدتر، خوبتر است.

نقد:

پیش از بررسی مفاد قاعده مقیس، لازم است معنای فاسد و افسد را تدقیق و بررسی کنیم. فاسد و افسد از نظر صرفی، اسم فاعل و صفت تفضیل هستند و کاربرد طبیعی نحوی آنها صفت بودن برای یک موصوف است. مثلاً «هَذَا عَمَلٌ فَاسِدٌ» و یا «هَذَا الْعَمَلُ أَفْسَدُ». البته این دو صفت، می‌توانند به صورت جانشین اسم هم به کار بروند. مانند همین جمله «دفع افسد به فاسد» که در حقیقت چنین بوده است: دفع نتیجه افسد به نتیجه فاسد. علت اینکه نتیجه را به عنوان موصوف آوردیم نه فرد را، این است که ممکن است فردی صالح باشد، اما نتیجه مورد انتظار ما از وی، صالح نباشد. زیرا رابطه قطعی و ذاتی بین فرد فاسد و عمل فاسد نیست. امام علی (ع) فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُغِضُّ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُغِضُّ بَدَنَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴). پس بسا کسانی که خوب باشند، ولی کار آنان خوب نباشد یا بد باشند ولی کار آنان بد نباشد. بنابراین، هر سطحی از خوب بودن، مشروعیت برای نامزد نمی‌آورد؛ تا نوبت به این برسد که بگوییم «مشروعیت»، سبب «کارآمدی» است. از این رو اگر این قاعده بخواهد عقلی باشد، باید چنین بیان شود: الف. ضرر و فساد بد است؛ ب. ضرر و فساد بیشتر، بدتر است؛ ج. پس اگر می‌توان با ضرر و فساد کمتری جلوی ضرر و فساد بیشتر را گرفت، عقل می‌گوید که باید چنین کرد.

مجرای قاعده:

الف. «عقلاً» ناگزیر باشیم که یا ضرر بیشتر را بپذیریم یا ضرر کمتر را و هیچ گزینه سومی نباشد (قضیه منفصله حقیقه).

ب. بیشتر یا کمتر بودن ضررها، «عقلاً» اثبات شده باشد؛

پس جریان این قاعده بر مساله انتخاب اصلح یا صالح مقبول، محتاج حل مقدمات بی‌شماری است که باید هر یک از آنها به صورت عقلی حاصل شود. مثل یک معادله ریاضی که هزاران مجهول دارد و برای رسیدن به نتیجه باید دقیقاً تک‌تک مجهولات

محاسبه و حل گردد؛ وگرنه سخن راندن از یک «قاعده عقلی» و تکیه بر گزاره‌های «ظنی و غیر عقلی» و حتی تصور نشده در فهم دقیق مساله، توهمی بیش نیست.

3. صالح مقبول خود اصلح است.

برخی برآنند که شاید نامزد «آ» برای ریاست جمهوری بهتر باشد، اما در عین حال، نامزد «ب»، به دلیل مقبولیت، «اصلح» باشد! یعنی مقبولیت مردمی، عنصر تعیین کننده‌ای در «اصلح» سازی است. بنابراین منطق، اگر فقط دو نامزد «آ» و «ب» برای ریاست جمهوری تأیید شده باشند و فرد «آ» ۸۵ درصد صلاحیت دارد و فرد «ب» ۷۰ درصد، ولی طبق برآوردها، فرد «آ» ۴۵ درصد رأی دارد و فرد «ب» ۵۵ درصد، عقلاً باید به فرد «ب» (صالح مقبول) رأی داد؛ زیرا این مقبولیت، سبب اصلح سازی صالح مقبول می‌شود و دیگر نباید به وی گفت «صالح مقبول» بلکه باید گفت که او «اصلح» است.

نقد:

حقیقت این است که نگاه فرآیندی و بلندمدت به مسأله، می‌تواند برخی آسیب‌های نگاه نقطه‌ای و پروژه‌ای به انتخاباتی را نشان دهد:

گرایش پروژه‌ای به صالح مقبول به جای فرد اصلح، به آرامی نهادینه می‌شود و طالبان ریاست جمهوری، لازم نمی‌دانند به دنبال تراز مطلوب ارزش‌های مدیریتی باشند، بلکه به جای سختی زیاد این کار، پول، تبلیغات و معاملات سیاسی را به خدمت می‌گیرند، تا مقبولیت جعلی تولید کنند؛ یعنی از راه مهندسی افکار عمومی و ساختن نظر یا نظرسازی‌ها، ضعف خود را جبران می‌کنند.

این سیر قهقرایی، ایستا نیست و هر دفعه، فردی که نسبت به دیگری، صلاحیت کمتری دارد، دست به مقبولیت‌سازی برای خود می‌زند و با معاملات سیاسی گسترده درون‌مکتبی و بینامکتبی، نوعی میانه‌روی و مشروعیت کاذب تولید می‌کند، تا جایی که دیگر اثری از هویت مکتبی باقی نماند.

اگر حجت شرعی برای انتخاب فرد صالح به دست نیامد، بی‌شک وی در حدی نیست که سبب حل مشکلات شود و به جای حل مشکلات، عامل منحل شدن اعتبار مکتب مطلوب نیز خواهد شد.

اسلام می‌گوید که اگر فرد بهتری برای مدیریت وجود دارد و ما کار را به وی نسپریم، خائن و ملعونیم. پس تعریف جعلی اصلح به کسی که صلاحیت کمتری دارد ولی مقبولیت بیشتری دارد، غیراسلامی است.

نظر مخالفان (رای به اصلح)

1. رأی ندادن به فرد اصلح سبب می‌شود که تراز آرمانگرایی و نیز پابندی به شاخصها تنزل کند و نخبگان به جای تلاش برای ارتقاء شرایط با تراز اصلح، به دنبال جوسازی و تبلیغات فرد غیراصلح بروند و پس از چندی، کسی که توان

تبلیغاتی و رسانه بیشتری دارد، با مهندسی افکار عمومی یا نظرسازی های مستقیم، وضعیت مقبولیت را به نفع خود برگرداند

2. سنت الهی بر این است که اگر نیروهای مومن و موثر تلاش کنند، خداوند نیز آنان را یاری می کند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ». بقره، ۲۴۹.

3. فقه سیاسی اسلام در این مساله: به دلایل یاد شده، اسلام فرموده است که اگر کسی بهتر از ما برای مدیریت وجود دارد و ما کار را به وی واگذار نکنیم، خائن هستیم پس تعریف جعلی اصلح به کسی که صلاحیت کمتری دارد ولی مقبولیت بیشتری دارد، قطعاً با نظر اسلام و رهبری سازگار نیست. مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُسْلِمِينَ. الغدير، ج ۸، ص ۲۹۱؛ از التمهید باقلانی، ص ۱۹۰. در قرآن به زیبایی مساله ضرورت نامزد اصلح در فضای فقه سیاسی ناب آمده است: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» یونس، ۳۵. ذیل آیه دلالت بر بداهت عقلی مشروعیت اصلح و خیانتبار بودن مدیر غیر اصلح است

نتیجه:

تأکید ولی فقیه به عنوان خبره، حجت و نائب امام زمان (عج) بر رأی دادن به نامزد اصلح به دو معنا می تواند باشد: الف. رأی دادن به نامزد اصلح «طریقت» دارد و اگر نخبگان مؤثر برای رأی آوردن نامزد اصلح تلاش کنند و مباحثی مثل صالح مقبول و اصلح نامقبول را رها کنند، فرد اصلح رأی خواهد آورد؛ در این حالت وظیفه شرعی، تبلیغ و رأی دادن به نامزد اصلح است. ب. رأی دادن به نامزد اصلح، «موضوعیت» دارد، چه سبب رأی آوردن وی بشود و چه به انتخاب وی نینجامد. یعنی خود تبلیغ برای فرد اصلح و برکشیدن منطق «اصلح گرایی» اهمیت و تعیین کنندگی دارد. در این هنگام نیز وضعیت روشن است.

آنچه قطعاً ارزش علمی دارد این است که تشخیص اینکه در هر شرایطی، باید بر انتخاب اصلح تأکید کرد، یا بستر را برای صالح مقبول فراهم کرد، کاری است که نیاز به خبرویت در مسائل دینی و سطح استراتژی های دین در حوزه های مختلف و نیز خبرویت در شناخت مختصات کشور، منطقه، جهان اسلام و جهان دارد؛ و قطعاً کسی که به طور متناسبی در هر دو حوزه خبره نیست، سخنش حجیتی ندارد. پس بی تردید سخن ولی امر، در رأی دادن به فرد اصلح، «تکلیف» شرعی را روشن کرده، اشتغال یقینی حاصل می شود. اکنون می پرسیم که آیا می توان این اشتغال یقینی را بدون فراغ یقینی رها کرد؟

در انتخاب نامزد اصلح، به «دلیل عقلی و نقلی»، باید به نامزد اصلح رأی داد؛ مگر اینکه بنا به دلیل یقینی، خلاف آن ثابت شود. پس تا زمانی که دلیل یقینی نیاید، ذمه همگان به تکلیف قطعی انتخاب نامزد اصلح، مشغول است و چون احتمال ما محدود به دو یا چند نفر است، شبهه محصوره در میان است و نمی توان دست از فراغ یقینی کشید.